

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۱۴، بخش ۱ پادشاهان ۱۷-۱۸، بخش ۱ -- معرفی الیاس ۱

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

به این جلسه‌ی ادامه‌دار در مطالعه‌ی کتب پادشاهان خوش آمدید.

بیایید با دعا شروع کنیم.

پدر آسمانی، ما با شادی به سوی تو می‌آییم، با این آگاهی که تو همه چیز را در دستان خود داری، با نگاهی به صحنه‌های درگیری‌های سیاسی و تنش‌ها، می‌دانیم که تو کنترل امور را در دست داری.

متشکرم. ای پدر، دعا می‌کنیم که در حین مطالعه‌ی این بخش از کتابت، کار خود را در قلب‌های ما انجام دهی. دعا می‌کنیم که اعتماد ما را به خودت تجدید کنی.

ما دعا می‌کنیم که شما اعتماد ما را به مردم خود تجدید کنید. ما دعا می‌کنیم که شما اعتماد ما را به کنترل خود بر جهان اطرافمان تجدید کنید. متشکرم.

قلب‌های ما را به روی آنچه روح القدس تو می‌خواهد از طریق این مطالعه به هر یک از ما بگوید، بگشا، و ما از تو سپاسگزار خواهیم بود. به نام تو، آمین.

به دومین زیربخش از تقسیم‌بندی که من آن را پادشاهی تقسیم‌شده نامیده‌ام، می‌رسیم.

پادشاهی تقسیم‌شده از کتاب اول، فصل ۱۲ تا کتاب دوم، فصل ۱۷ را در بر می‌گیرد. این بخش، بخش اصلی در این دو کتاب است. این بخش فرعی، بزرگترین بخش واحد در هر بخش از کتاب است.

ببخشید، باید بگویم بزرگترین بخش فرعی کتاب سلیمان با ۴۰ سال، ۱۱ فصل دارد. این فصل‌ها که حدود ۸۰ سال را پوشش می‌دهند عبارتند از کتاب ۱، فصل ۱۷ تا کتاب ۲، فصل ۱۳، و ۱۹ فصل که به حدود ۸۰ سال اختصاص دارند.

توجه داشته باشید که ۵۵ سال بین مرگ سلیمان و آمدن الیاس تنها پنج فصل را تشکیل می‌دهد. چه چیزی این فصل‌ها یا این محتوا را شایسته چنین بررسی مفصلی می‌کند؟ آنچه که به آن می‌پردازد، نزاع بین یهوه و بعل است. از بسیاری جهات، این نزاع اصلی کل کتاب است.

زیرا اگر پادشاهی شمالی یهوه را رها می‌کرد و بعل را خدای خود می‌ساخت، تقریباً بدون شک، یهودا دیر یا زود از او پیروی می‌کرد. و نتیجه این می‌شد که ما امروز کتاب مقدس نداشتیم. یا اگر داشتیم، بسیار بسیار متفاوت می‌بود.

بنابراین، این درگیری بین بعل و یهوه کاملاً حیاتی است. این بخش اصلی کل مطالب این دو کتاب است. فصل‌های ۱۱۷ تا ۲۱۳ ظاهراً دو خدمت، ایلیا و الیشع، را پوشش می‌دهند.

اما در واقع، این یک خدمت واحد است. نبرد با بعل تا بخش پایانی خدمت الیشع واقعاً پیروز نمی‌شود. و با مرور کتاب‌ها خواهیم دید که چگونه این دو با هم ترکیب می‌شوند.

آنها دو فرد بسیار متفاوت هستند، از برخی جهات تقریباً در دو قطب مخالف. اما از سوی دیگر، این یک خدمت واحد است. این یک هدف واحد، یک مأموریت واحد است که در اینجا دنبال می‌شود.

خدای جو است. او خدای Baal، یا در تلفظ عبری، BAAL، حالا، در مورد این خدا، بعل، چطور؟ بعل طوفان است. او خدای باران است.

او همچنین خدای باروری و پوشش گیاهی است و بنابراین در ذهن یک کنعانی از اهمیت حیاتی برخوردار است. بابل و مصر هر دو رودخانه‌های بزرگی داشتند که می‌توانستند از آنها برای آبیاری استفاده کنند. بنابراین، باران آمدن یا نباریدن باران واقعاً اهمیتی نداشت.

اما برای کنعان، رودخانه بزرگی وجود ندارد. از دیدگاه ما، اردن بیشتر شبیه یک نهر است تا یک رودخانه. و در دره ریفت قرار داشت، بنابراین واقعاً هیچ راهی برای رساندن آن آب به مقدار قابل توجهی زمین وجود نداشت.

این بدان معنا بود که کنعانیان و سپس بنی‌اسرائیل کاملاً به طوفان‌هایی که از مدیترانه می‌آمدند وابسته بودند. اگر آن طوفان‌ها در زمان‌های مقرر خود در پاییز و دوباره در بهار نیایند، مردم خواهند مرد. بنابراین ما به خدایی نیاز داریم که بتوانیم او را دستکاری کنیم، بتوانیم او را وادار به انجام هر کاری که می‌خواهیم کنیم.

از طرف دیگر، یهوه غیرقابل کنترل است. شما نمی‌توانید از جادو روی او استفاده کنید. او بخشی از این دنیا نیست.

او چیزی غیر از این کیهان است، و شما نمی‌توانید با استفاده از آیین‌های جادویی او را مجبور به انجام کاری که می‌خواهید کنید. تنها کاری که می‌توانید انجام دهید این است که به او اعتماد کنید. خدای من

و سپس تسلیم او شو. خدای من، خدای من، نه، نه، نه، نه، نه، نه، نه.

ترجیح می‌دهم خدایی داشته باشم که بخشی از این جهان باشد و بتوانم او را دستکاری کنم، بتوانم وادارش کنم که مرا برکت دهد. توجه کنید که چقدر پرستش ما از یهوه بت‌پرستانه است. اینکه فکر می‌کنیم می‌توانیم کارهایی انجام دهیم که او هر چه می‌خواهیم به ما بدهد.

درست نیست. و این هسته اصلی این نبرد است. خدایی که فکر می‌کنید می‌توانید او را کنترل کنید تا نیازهایتان را برآورده کند، و خدایی که نمی‌توانید او را کنترل کنید، و باید به او اعتماد کنید و تسلیم او شوید. تا نیازهایتان برآورده شود.

بنابراین، بعل، همانطور که اینجا روی صفحه می‌بینید، خدای باران است. می‌توانید ببینید که سنگ با باران پوشیده شده است. و در دست او، درختی را نگه داشته است.

اما اگر به پایین آن نگاه کنید، می‌توانید ببینید که یک نکته آنجا وجود دارد. این رعد و برق است. و در دست دیگرش، یک گرز دارد.

بم، رعد. این خدای طوفان است. بنابراین، نحوه وقوع این حادثه تصادفی نیست.

ما شاهد معرفی الیاس در فصل ۱۷ هستیم. و درست از همان ابتدا، متوجه موضوعی می‌شویم که قرار است مطرح شود. الیاس می‌گوید، ای اخاب، تا زمانی که من نکویم، بارانی نخواهد بارید.

البته، ایلیا حتی برای یک لحظه هم باور ندارد که قدرت باران دادن را دارد. کلام او، کلام ایلیا، همان کلام یهوه خواهد بود. و وقتی به این بخش، فصل ۱۷، آیات ۱ تا ۲۴، نگاه می‌کنیم، به تعداد دفعاتی که خدا صحبت می‌کند یا کلام خداوند ذکر می‌شود، توجه کنید.

در آیه ۲، کلام خداوند بر ایلیا نازل شد. آیه ۵، او آنچه را که خداوند به او گفته بود، انجام داد. آیه ۸، کلام خداوند بر او نازل شد.

باز هم، در آیه ۱۴، این چیزی است که خداوند، خدای اسرائیل، می‌گوید. باز هم، در آیه ۱۶، مطابق با کلام خداوند که توسط الیاس گفته شد. و در نهایت، در آیه ۲۴، اکنون می‌دانم که تو مرد خدایی و کلام خداوند از دهان تو حقیقت است.

نکته‌ای که اینجا مطرح می‌شود این است که یهوه خدایی است که صحبت می‌کند. بعل نمی‌تواند صحبت کند. بله، تصویر او دهان دارد، اما هیچ صدایی از آن بیرون نمی‌آید.

یهوه دهان ندارد، اما می‌تواند صحبت کند. درست از طریق کتاب مقدس، این ایده وجود دارد که خدا می‌تواند خود را از طریق واسطه‌ی مرموز زبان آشکار کند. و بنابراین الیاس می‌گوید، وقتی من صحبت کنم، صدای خدا خواهد بود.

چون خدا از طریق من صحبت می‌کند. من و تو می‌توانیم صدای او را بشنویم. من و تو می‌توانیم توسط او هدایت و راهنمایی شویم.

شاید نه به شیوه‌های دراماتیکی که الیاس و الیشع تجربه کردند، اما با این وجود، می‌توانیم او را بشناسیم، او را به عنوان خدای زنده و متکلم بشناسیم که راه‌های ما را هدایت می‌کند و آنها را در شگفتی هدایت می‌کند. حال در این فصل ۱۷، سه رویداد معجزه‌آسا داریم. اول از همه، او به نهر چریت فرستاده می‌شود.

این نهر در آن سوی رود اردن، جایی در همین منطقه است. این منطقه، زادگاه الیشع نیز هست. او اهل جلعاد است که در همین منطقه قرار دارد.

و بنابراین، خدا او را می‌فرستد و می‌گوید که کلاغ‌ها برایش غذا می‌آورند و او می‌تواند از نهر بنوشد. سپس معجزه روغنی را داریم که تمام نمی‌شود، گلی را داریم که تمام نمی‌شود. و سوم، معجزه زنده شدن پسر بیوه زن را داریم.

حالا، اینجا چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ بسیاری از محققان به سادگی از کل این بخش به عنوان افسانه‌های پیامبران صحبت می‌کنند، و دلیل اینکه ما این همه معجزه داریم این است که این افسانه است، و مردم دوست دارند وقتی افسانه می‌سازند، داستان‌های شگفت‌انگیز تعریف کنند. من فکر نمی‌کنم اصلاً اینطور باشد. در واقع، ما در روایت الیاس-الیشع، معجزات بیشتری نسبت به کل کتاب پادشاهان داریم.

از بعضی جهات، این در بقیه بخش تثنیه از یوشع تا پادشاهان نیز وجود دارد. چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ همان چیزی که در داستان‌های عیسی اتفاق می‌افتد. دوباره توجه کنید که وقتی با حواریون سر و کار دارید، آنها به وضوح توانایی انجام معجزات را داشتند.

به ما گفته شده که حواریون توانایی بیرون راندن شیاطین را داشتند. اما روی هم رفته، وقتی از انجیل‌ها عبور می‌کنید، معجزات زیادی نمی‌بینید. شما پولس را در درجه اول به عنوان یک معجزه‌گر نمی‌بینید.

شما او را به عنوان یک واعظ و معلم می‌بینید. چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ اینها لحظاتی هستند، لحظات بحرانی، لحظاتی که همه چیز به آنچه در اینجا در خدمت عیسی، در خدمت ایلیا و الیشع اتفاق می‌افتد، بستگی دارد. دوره دیگری از معجزات فراوان، خروج بود.

من از چیزی که سی اس لوتیس جایی می‌گوید خیلی خوشم می‌آید. او می‌گوید معجزات جرقه‌هایی هستند که وقتی فولاد وحی به چرخ گردان زمان برخورد می‌کند، به پرواز در می‌آیند. آیا این خوب نیست؟ بله، خدا به طور خاص در این ساعات بحرانی خود را آشکار می‌کند.

او خود را در مصر آشکار می‌کند. اکنون خود را در نبرد با بعل آشکار می‌کند. و در نهایت و به طور اوجی، خود را در عیسی آشکار می‌کند.

بنابراین، این معجزات صرفاً ساخته و پرداخته‌ی افسانه‌های مردم نیستند. در واقع، آنها بیان وقایعی هستند که رخ داده‌اند. اکنون ما در معجزات نوعی پیشرفت را مشاهده می‌کنیم.

ما با غذا و آب به معنای تا حدودی طبیعی شروع می‌کنیم. خب، کلاغ‌ها آن را می‌آورند، اما کلاغ‌ها می‌توانند آن را پیدا کنند و بیاورند. بنابراین بله، و آب در نهر است.

اما ناگهان آب قطع می‌شود و خدا به الیاس می‌گوید کاری شگفت‌انگیز انجام دهد. او به او می‌گوید از آنجا به هر کجای جلعاد که هست برود.

او به او می‌گوید که از آن سرزمین عبور کند و به سمت قلمرو فنیقی‌ها تا روستای صرفه برود. آیا آنجا را می‌بینی؟ تقریباً در نیمه راه بین صور و صیدون، مسافتی طولانی، تقریباً صد مایل از طریق کشور دشمن، به روستایی که واقعاً بخشی از اسرائیل نیست. این گام بزرگی از ایمان است که به سرزمینی بروید که وطن شما نیست، به مکانی بروید که احتمالاً قبلاً هرگز در آن نبوده‌اید، با کسی ملاقات کنید که قبلاً هرگز او را ندیده‌اید، و به سراغ یک بیوه بروید.

حالا، زن بیوه، از بسیاری جهات، فقیرترین فرد روی زمین است. او شوهری ندارد که از او مراقبت کند یا مخارجش را تأمین کند. از بسیاری جهات، این دیوانگی است.

و فکر می‌کنم همه ما که از اراده خداوند پیروی کرده‌ایم، چیزهایی شبیه به این را تجربه کرده‌ایم. خدایا، این هیچ منطقی ندارد. اما خب، هست.

این از ابراهیم شروع می‌شود. برای اینکه واقعاً به خدا اعتماد کنیم، باید بارها و بارها از هرگونه توانایی خودمان برای مراقبت از خودمان دست بکشیم. این ترسناک است.

اما می‌توانم مدام در مورد اینکه چقدر به خدا اعتماد دارم، وراجی کنم، در حالی که در واقع به توانایی خودم برای مراقبت از خودم و تأمین نیازهایم اعتماد دارم. وقتی خدا ما را برای شروع کار فرا می‌خواند، متوجه می‌شویم که آیا واقعاً به او اعتماد داریم یا نه. و بنابراین، او به سراغ بیوه زنی می‌رود که وقتی از او آب می‌خواهد، بسیار مهربان و سخاوتمندانه برای آوردن آن می‌رود.

و او می‌گوید، اوه، راستی، یک تکه غذا برای من بیاورید تا بخورم. و او می‌گوید، آقا، من تا آخرین قطره روغن و چند لقمه آردم مانده‌ام. دارم هیزم جمع می‌کنم تا آتش روشن کنم و اینها را با هم بیزم، آنها را به من و پسرم بدهید، و ما آنها را می‌خوریم و می‌میریم.

و او می‌گوید، نترس. به خانه برو و همانطور که گفתי عمل کن. اما اول، اول، از آنچه داری یک قرص نان کوچک برای من بپز و آن را برای من بیاور.

از بالا بده و بعد ببین چی باقی می‌مونه. طبق تجربه من و کارن، این اصل ده‌یک دادنه. خب، جان و سلی خیلی خوب میگه که قانون ده درصد، عهد عتیق هست.

تمام پول شما مال خداست. تنها سوال این است که چقدر از آن را قرار است برای خودتان خرج کنید؟ ده درصد (یک دهم) برای شروع خوب است. اما مشکل اینجاست

اگر تا آخر ماه صبر کنی تا نذری خود را به خدا بدهی، چیزی برای دادن نخواهی داشت. تمام می‌شود. نذری خود را از همان ابتدا به خدا بده.

و از اینکه پولتان در بقیه ماه چقدر بیشتر پیشرفت می‌کند، شگفت‌زده خواهید شد. حالا، نمی‌توانم این را توضیح دهم، اما این یک اصل است. چیزی نیست که بتوانید روی آن شرط‌بندی کنید.

باشه، خدایا، من این پیشکش رو بهت میدم، و تو بهترش رو تولید خواهی کرد. این راه، راه فاجعه‌ست. خدا رو همیشه دستکاری کرد.

خدا را نمی‌توان باج‌گیری کرد. اما الیاس می‌گوید، هر چه داری به من بده و بعد ببین چه چیزی باقی می‌ماند. و ناگهان معجزه‌ی روزی را ببین.

روغنی که جلوی گلی را که از گل دادن باز نایستاده بود، گرفت. و بعد معجزه سوم، مرگ و زندگی. متوجه منظورم در مورد پیشرفت هستید؟ به نظر من، خدا از بسیاری جهات، قدرت خود را به ایلیا، به اندازه هر کس دیگری، نشان می‌دهد.

ایلیا، من بر کلاغ‌ها قدرت دارم. ایلیا، من بر مواد اولیه‌ی زندگی قدرت دارم. ایلیا، من بر زندگی و مرگ قدرت دارم.

و بنابراین، پسر کوچک می‌میرد. و مادر می‌گوید، تو به اینجا آمدی، تو به اینجا آمدی تا مرا به گناهانم محکوم کنی و به همین دلیل پسرم را کشتی. البته، شیطان اینگونه عمل می‌کند.

وقتی مصیبتی پیش می‌آید، می‌گوییم، اوه، به نحوی من این را به دست آورده‌ام. به نحوی این باعث شده است که من با گناهانم این را به وجود آورده‌ام. این همان چیزی است که تسلی‌دهندگان سعی داشتند ایوب را به آن محکوم کنند.

اوه، زندگی خیلی پیچیده‌تر از این حرف‌هاست. اما این واکنش طبیعی اوست. و الیاس می‌گوید، ای خداوند آیا حتی برای این بیوه‌ای که من پیشش هستم هم مصیبتی آورده‌ای؟ ایمان به خدا به این معنی نیست که ما هیچ سوالی نداریم.

ایمان به خدا به این معنی نیست که ما لحظات ناامیدی و عدم اطمینان نداریم. اما ببینید الیاس چه می‌کند. او سه بار خود را روی پسر دراز کرد و به خداوند فریاد زد، یهوه، خدای من، بگذار زندگی این پسر به او بازگردد.

و او این کار را کرد. این خدایی است که قدرت مطلق در دست اوست. این خدایی است که قادر است هر بخش از زندگی را لمس کند و ما را در آن و از طریق آن نجات دهد.

حالا، قبل از اینکه این بخش را تمام کنیم، یک نکته دیگر، توجه کنید که ایلیا به چه کسی گفته می‌شود. او پیامبر نامیده نمی‌شود. اما او مرد خدا نامیده می‌شود.

جالب اینجاست که زن او را اینگونه توصیف می‌کند. در آیه ۱۸، او به الیاس می‌گوید، تو را با من که مرد خدا هستم چه کار است؟ و سپس، در پایان، می‌گوید، من می‌دانم که تو مرد خدا هستی. توجه داشته باش که کلام خداوند از دهان تو حقیقت است.

بله، بله. به همین دلیل است که این فصل را معرفی ایلیا می‌نامم.

این به ما می‌گوید که این مرد کیست. او مرد خداست. و من می‌خواهم به شما بگویم که این [شخصیت] در درجه پایین‌تری از پیامبر قرار دارد. پیامبری یک حرفه است.

پیامبر یک نقش است. مرد خدا یک شخصیت، یک طبیعت، یک وجود است. من و شما ممکن است پیامبر یا نبی نباشیم، اما می‌توانیم مردان و زنان خدا باشیم.

این از پیامبر بودن مهم‌تر است. او مرد خداست. در طول این بخش، از ایلیا و الیشع عمدتاً به عنوان مردان خدا یاد خواهد شد.

آیا آنها نقش پیامبری را که کلام خدا را به ملت‌ها می‌گوید، ایفا می‌کنند؟ بله، اما عمیق‌تر از آن، شخصیت آنهاست، اینکه آنها چه کسانی هستند، در رابطه با خدا چه کسانی هستند. این مسئله‌ای است که پیش روی ماست.

بنابراین، فصل ۱۷ ایلیا را معرفی می‌کند.